

د فرداوں

فولکلور

عبدالحسین نیری

فولکلور

عبدالحسين نبرى

دانشمند ارجمند

کتابی را که ایناک در دست دارید قسمت کوچکی است از فولکلور
کشورما، ایران امیدوارم که از این پس هر چند وقت یکبار قسمتهای
دیگری از فولکلور ایران برای شما تقدیم کنم.

از جنابعالی تقاضا دارم تا اگر در مورد این کتاب مطالعی در جراید
شما انتشار یافت دو شماره از آنها را بنشانی ایران (تهران صندوق پستی
شماره ۹۴۰) ارسال فرمائید و اگر در فولکلور شما هم چیزی شبیه با آنچه
در این کتاب هست وجود داشت آنها را هم به مین آدرس مرقوم دارید
قبل از شما تشکر کرده و امیدوارم این خدمت ناچیز بتواند در
مناسبات فرهنگی بین دو کشور ایرانیکوئی داشته باشد.

عبدالحسین نیری

نهندان قریه‌ای است در جنوب شرقی
ایران بین بیرجند و زاهدان.

مردم آن در زمستان بنواحی اطراف
کوچ می‌کنند و در تابستان بزرگ‌تر مشغول
هستند.

هر دهی رشید، متعصب و مهمان نواز
وهقدب می‌باشند.

از وصلت با غیر بطور کلی احتراز دارند

بیت از نهندان

دو زلف یار به طوق گردن من
که تاریک ماه رفیق همدم من

شب مختار^۱ و مختار دشمن من
خداؤندا تو تاریک ماهر سونی

طناب بر گردن گوساله داری
چه منت بر من بیچاره داری

الا دختر دوچشم خیره داری
طناب از گردن گوساله و ردادر

کسی که عاشقه از جو^۲ نترسه
ز کوکوی^۳ سک و چوبو^۴ نترسه

کسی که عاشقه چون گرک گشنه^۵

۱- ماهتاب ۲- جان ۳- زندان ۴- گرسنه ۵- فرباد و
هوار ۶- چوپان .

-۶-

بیاغستون برای هیوه هیوه
بیاغستون برای هیوه خوب

گل من شیوه^۱ میره شیوه میره

بیاغستون برای هیوه خوب

سرای^۲ بوری جو ایو و^۳ نداره

برای^۰ دست میکند ماره اشاره

که بوری کافره ایمو^۴ نداره
بر او^۷ دست دگرفرمو^۷ نداره

دم ظهری بیایم دیدن تو
سراغت را کنم از مادر تو

بقریون سرای بی در تو
دم ظهری بیایم تو نباشی

خوشکرمو^۸ خوشک بازار کرمو
اگر یک کشپ بر او کار و بخوانم^۹
دگر کی می کنم یاد خراسو^{۱۱}

سپاهو^{۱۲} را سپاهو می تو گفت مشد^{۱۲} راجای شاهو^{۱۳} میتو و^{۱۴} گفت
اگر یک روضه^{۱۵} آقا نباشه^{۱۰} مشد را کافرستو می تو و^{۱۶} گفت

قدک^{۱۷} متقال بر دیوار منشین
اگر خواهی که من بیار تو باشم

-
- ۱- پائین ۲- منزل - خانه ۳- ایوان ۴- ایمان ۵- با این دست
۶- با آن دست ۷- اختیار ۸- کرمان ۹- کاروانسرا ۱۰- نام
شخصی است ۱۱- خراسان ۱۲- مشهد ۱۳- شاهان ۱۴- می توان
۱۵- مقصود حرمت حضرت رضا علیه السلام است ۱۶- کافرستان ۱۷- شلوار

مسیله^۱ چاهنمک چار طاق داره
برد بر مادر زهرا بگوید
دلم از دست زهرا داغ دارد
که عباس بر گناباد^۲ باع دارد

که زهرا در میبرن گیدال^۳ پائی^۴
که زهرا در میبرن عقدش به بندن
به کوش جسته^۵ و دست احناوی
نمیدانم بزوره یا بخواهی

مسیله دود و داویلا کنم من
بهانه میروم گوسپند^۶ خریدن
سیاخونر کجا پیدا کنم من
بزهرا غمزه گر سودا کنم من

به توی باع باع بینی^۷ کنم من
گرفتم کفتر سبز هواره
ز چوب نار سار بینی^۸ کنم من
بروی پای دلبر خو^۹ کنم من

بیا تمامان^{۱۰} و توبیر باع ری^{۱۱} شیم
اناری بشکنه سیبی بنو شیم
اگر درسته از رخنه^{۱۲} رو شیم
بروی سینه صاف تو خو^{۱۳} شیم

کلاه خود به نیم سر گذارم
اگر حاکم بیره هردو چشم!
لب خود بر لب دلبر گذارم
لب خود تا قیامت بر ندارم

-
- ۱- رودخانه و محل سیل ۲- نام شهری است ۳- چاله ۴- پائین
۵- کفش ۶- چب ۷- گوسفند ۸- باغبانی ۹- ساربانی
۱۰- خواب ۱۱- من ۱۲- راهی شدن به معنی رفتن
۱۳- روزن - سوراخ ۱۴- خواب

تو بچه کفتری من جوجهی باز	تو بچه کفتری من جوجهی باز
تو وجوده کفتری جای تو چاهه	تو وجوده کفتری جای تو چاهه
سوزلف تو دلبرلام و میم است	سوزلف تو دلبرلام و میم است
بهفتاد و دو هلت برده حسنست	بهفتاد و دو هلت برده حسنست
اگر صد تیر ناز از دل برآید	اگر صد تیر ناز از دل برآید
پس از صد سال و بعد از فوت عاشق	پس از صد سال و بعد از فوت عاشق
قدت چون گل عبادت میکنم من	قدت چون گل عبادت میکنم من
لب تو مکه و من هر د حاجی	لب تو مکه و من هر د حاجی
خودم اینجا دام در پیش دلبر	خودم اینجا دام در پیش دلبر
خدایا کن سفر آسون به عاشق	خدایا کن سفر آسون به عاشق
د پشت بون طالار کلوتر	د پشت بون طالار کلوتر
هزار و سیصد و شصت بیت خوندم	هزار و سیصد و شصت بیت خوندم
قدت گل قامت کل کفش بات گل	قدت گل قامت کل کفش بات گل
بکل چیدن در آمد یار عاشق	بکل چیدن در آمد یار عاشق

۱ - هنوز ۲ - به

مرکب لال زبون من قالم بود
کسی عاشق نبود مثل حسینا^۱

چو آهی ختن رفتار دلبر
تموم عاشقون دادی بکشتن

صباحی و صباحی و صباحی
اگریکشب به پهلویت بخوابم

دلم ننگه^۲ چه ابر هم کشیده
خداآندا بعاشق ده صبوری

خداؤگر بال و میداد می بریدم
عقیق بود گر بدست دلبر من

بگشتم کوه بکوه صحراء صحراء
میون عاشقی صد سال و بودم

۱- نام حسینا در بسیاری ازدواجی های دیده می شود و داستان مشهوری
دارد و در این کتاب داستان حسینا که در نواحی تیران و کرون اصفهان
برای اینجا نسبت نقل شده است ذکر می شود و در کتب بعدی سایر افسانه های حسینا .
۲- تماک است ۳- زرد است ۴- مقصود: بهر قیمت است

رخ من از غم مانند کاه است
اگر نه عهد دو بشکستن گناه است

رخ تو دلبرا مانند ماه است
بعاشق عهد یاری بسته بودی

✿✿✿

نظر بر نوگلی انداختم من
که دلبر آمد و نشناختم من

✿✿✿

به بختم چرخ میگردد ملایم
که پیری دست و پایم بسته قایم^۱

✿✿✿

بنفسه طاق ابروی تو دلبر
که هنوزهم دلم سوی تو دلبر

✿✿✿

ربود از کف عنان اختیارم
گل سبزه که روید از مزارم

✿✿✿

برنگ هن گل آلو نباشه
که لیلی از غم مجنو^۳ نباشه

✿✿✿

الهی بر دلش خنجر نشینه
اگر با دوست پیغمبر نشینه

✿✿✿

بسیر باغ و رفتم باختم من
الهی دیده عاشق شود کور

چه سازم که جوانی نیست دائم
نداستم که عمرم پنج روزه

✿✿✿

گل سرخ وسفید روی تولدبر
تموم گل های عالم را بچیدم

✿✿✿

فرادخترای خوب ساخت کارم
پس از چند سال بعد از فوت عاشق

✿✿✿

چنی^۲ زردم که زرد آلو نباشه
چنی زرد و ذلیل و ناترونم

✿✿✿

الهی هر که با دلبر نشینه
بوالله که راضی نیست عاشق

✿✿✿

۱- محکم ۲- چنی ۳- مجنون

-۱۱-

میون ناخن و شصت تو بودم	عزیزا سوزن دست تو بودم
ندام جون که دل بست تو بودم	اجل او مد ^۱ که جونم را بگیره
✿✿✿	
کند بازی بزلف مشک ریزش	د گر شب شد که هر کس با عزیزش
نشینه با دل خونابه ریزش	بجز عاشق که دلداری نداره
✿✿✿	
دل عاشق بحال ذار سوزد	سهیل اندریمن بسیار سوزد
دل عاشق دهی صد بار سوزد	سهیل اندریمن سالی به یکبار
✿✿✿	
چوماهی ورلب دریا بگردم	د گر شب شد که من شیدا بگردم
همه جفتند و من تنها بگردم	پلنگ در کوه و آهو در بیابون
✿✿✿	
توقلیون چاق نکن می سوزه دست	بقر بون حنای پشت دست
خودم چاق می کنم میدم بدست	توقلیون چاق نکن از بهر عاشق
✿✿✿	
جگربندم برید تا مهره بشت	سفیدی سینه‌ی دلبر هرا کشت
اشاره می کنه هردم بانگشت	چرا عاشق ازین دردا ^۲ نمیره
✿✿✿	
در اول پیری آخر فرقت یار	دو معنی بر من آمد صعب و دشوار
جوانی را کجا آرم دگربار	اگر پیدا کنم عاشق پرستی
✿✿✿	

۱-آمد ۲-دزدها

خودم مست و تفندگ مست و فشنگ مست
صدو سیصد فشنگ دور قدم هست
بجنگم تانفس در سینه ام هست

بگیرم دامن کوه بلندی

گل باغت بچیدن دادی دلبر
جو و نی را بکشتن دادی دلبر

قد سرو خودت خم دادی دلبر
ترسیدی ز فردای قیامت

قدی داره مثال برگ بیدی
ازون چادر سفید دارم امیدی

از اون بالامیاد چادر سفیدی
خود او چادر سفید چیزی نگوئید

فراموشم نکن ز نهار ز نهار
وفدارم ، اگر هستی وفادار

اگر دورم من اذتو ای پریزاد
همون عهدی که با تو بست عاشق

درخشان چون قمر در حقه زر
که سرو ناز لیمو آورد بر

بزیر پیرهن پستان دلبر
کسی نادیده و نشنیده دلبر

به میدان بتان قدم کم ن شد
بتاراج سرزلف بتان شد

دلم تاراج مهر گل رخان شد
دو مقال دلی که داشت عاشق

خانم بازی میون باغ خوبه
زن سرخ و سفید و چاق خوبه

انار خوبه و گوشت داغ خوبه
برای خفت خواب مرد جاهل

- به آن - ۱

رسیدم در سر دیوار باغی
بدیدم بلبل سبز خوش آواز

بتوی باغ میسوزه چراغی
زده زانو بزانوی کلاغی

دوتا یاری گرفتم در جوونی
بقریون سر رشتی بگردم

بتسا از تو روی حالی ندارم
به «ت» و «ب» گرفتارم شب و روز

دوتا یار دارم و یک نیمه دل
خداؤندا تو این دل را دوتا کن

صدا کردی بقربان صدایت
بیرم چادری از پرده دل

ایا دختر که بابایت گدایه
چه میخواهی که بابایم گدایه

خداؤندا تو شهباز آفریدی
جراعاشق ازای دردا نمیره

عزیزا با خبر باشی میایم
برو نالید پر دوشک محمل

برو نالید^۱ پر باشی میایم
زگلهای تازه تر باشی میایم

اگر دستم بدستت بسته میشد
پس از صد سال بعد از فوت عاشق

چه تهم دست زارع کشته میشد
همانجا قرب عاشق بسته میشد

پری پیکر بت عیسی پرستم
بیا زین پس بعاشق مهر بان شو

بیک نظاره بردی دل زدستم
که من دین مسلمانی شکستم

خداؤندا خداوند جهانی
خداؤندا تو عاشق را بیاموز

خداؤنده زمین و آسمانی
جوانان را بکام دل رسانی

گل سرخ و سفیدیم هر دوتاما
بر این دنیا ترا بر من ندادن

ز دنیا نا امیدیم هر دو تا ما
بر اون دنیا شهیدیم هر دو تا ما

-۱- قالی

فیروزآباد مرکز ایل قشقانی است و در
جنوب شیراز قرار دارد.
اهالی آنجا مردمانی متهور و سوارکار
هستند از دروغ و تقلب بطور کلی دوری
دارند.
زمستانها بنو احی گرمهیر و تابستانها
بنو احی سرد سیر کوچ میکنند.
زندگانی آنها از راه مله داری و زراعت
میگذرد.
از ازدواج با غیر خودداری میکنند.

بیت از فیروز آباد

بسین^۱ گاهی بیایم یرد^۲ جایت
بزر سر نهم زلفای دو تایت
بزر سر نهم یک کنک^۳ بازوت
بیوس صورت سنگین بهایت

پریشان کرده ای زلف سیا را
مگر گم کردهای عهد بغارا
کجا آدم که قدر هم بدونه
بغای آدمی آب روونه

بقریون قد و بالای بلندت
به قربون قطار پر فشنگت
شندیم هیروی دعوای کارزی^۴
بشم بلبل بیایم سیل^۵ چنگت

۱- عصر ۲- محلی که جای منزل بوده پس از کوچ کردن
«یرد» میگویند ۳- ۴- نام محلی است نزدیگ قیر ۵- سیر

نیومد دلبر و داغش بدل هاند
دوپایم تاکمر بندم به گل هاند

دل از راه دوری متصل هاند
نیومد دلبر دوری باور

دوچشم میز نه بر تنگ مت خون^۱
سرم پیشکش کنم جونم بقربون

خودم اینجادو پایم بر رخ بون
هر آنکس کاغذ یارم بیاره

غرق کردی نیایم منزل تو
تم در مسجد و دل منزل تو

دل بالا بلند من مایل تو
غرق کردی برم مسجد بخواهم

کوتا بودی بلندت کردم ای دل
مثال خرده قندت کردم ای دل

در کوچه پسندت کردم ای دل
ترش بودی مثال آب لیمو

کدوم یارمنه که ذل گرانی
المی خیر نه بینه از جوانیش

از این بالا میا فوج نظامی
هر او نکس یارمن کرده نظامی

بدیدم یار جونیم میکشه او^۴
که زلفت در میداره گرد گارو^۵

بسین گاهی بر فتم لرد^۲ گاچو^۳
بگفتم یار جونی تو نکش او

۱- نام محلی است ۲- جای وسیع ۳- چاهه‌ای که با گاو آب میکشدند
«گا» مخفف گاو و چو مخفف چاه ۴- آب ۵- محل پشت چاه که برای
رفتن و برگشتن گاو است

بدیدم یار جونیم میکنە شل^۲
بگف خوش اومدی ای خرمن گل
پسین گاهی برقم سینه تل^۱
بگفت یار جونیم دس مریزا

قدت رو با قدم اندازه کردی
نکش سورمه که زخم تازه کردی
رخ بون او مدی رخت تازه کردی
تو که بوشیده ای رخت عروسی

چوق^۳ دست ولم دندون فیله
سر شو تو کنه سحر بمیره
سردست ولم شیش جفت میله
هر آنکس یار من بغل بگیره

نه نارنج و نه لیمو و نه سیبیه
خریدم گوهری و پس نمیدم
گلی دارم که از گلها غریبه
گلی دارم بدست کس نمیدم

بدل گفتم خدا گنجی بمن داد
خدایا در دریا^۴ ای بمن داد
سیاچشمی که نارنجی بمن داد
بدل گفتم خدا گنجی بی قیمت

میان چدر^۵ چو گونت فروکن
دمی بشین و با گل گفتگوکن
گلی که من فرستادم تو بوکن
به صحرای بیابون که رسیدی

۱- آ- تپ ۲- تل ینی گل و اهالی فیروز آباد به خاک گل و به گل شل
میگویند ۳- چوب ۴- چتر ۵- کنایه از زلف است

لبون دخترون بوسیدنی شد
بووغات بزرگون بردنی شد

بهار او مرد که گلهای چیدنی شد
لبون دخترون هیل^۱ است و میخاک

چهره گون خارجونم تیز کرده
چون مخلستون که پنک آویز بود

ولم سورمه بچشم لبریز کرده
چهل گیسو که داره یار فایز

گل سوسن گریبون پاره میکرد
تم بر باقر ییچاده می کرد

گل سرخ با صحراء گریمه میکرد
گل نر گس می فهمید و نمی گفت

چو چرخ نوبروی چاه باشم
چو بروین^۲ که جلوی ماه باشم

دلم می خواهد غلام شاه باشم
چو چرخ نو بروی چاه باقر

شیم بو^۳ خیمه بر کوه و کمر زد
که نر گس تاج سلطانی بسر زد

سحر سنبل دمید و لاله سرزد
گل سوسن چرا غصه نمیره

از ای را^۴ میروی و رسیل گلزار
بکایک^۵ نامزادی ول بهینه

۱- هل ۲- خوش ۳- به ستاره جلوی ماه پر وین میگویند و در
چند دو بیتی هم نام برده شد ۴- شب بو ۵- از این راه ۶- پناه
۷- شاید

۲۱-

قد حور و پری دارم اول تو
برای دیگری دارم اول تو
دو نارنجی که دارم در گریبون

یکیش قند و یکیش حب بناه
نباته مله بالا کساته^۲
دواتاد ختر در این مله^۱ خیاطن^۲
بقر بون همون قنده بگردم

برای دلبر بالا بلندم
بدیدار تو هر دم وايه^۰ هندم
نویسم نامه ای از بلاک^۱ گندم
سلام من بدلبر بر سوئین

به بندم پر مرغان هوانی
همش گریه^۱ بگه^۲ داد از جدائی
نویسم نامه ای از بلگ چانی
هر آن ملاکه این نامه بخونه

تو که سلب^۱ رونی موتومیخواه
تنت بشکاف چوبیون بر تنم کن
مرا یکش بجای شوهرت کن
تو که بالای بونی مو تو میخواه
سرت و ردار بقر بون سرم کن
اگر مهر علی بر دل تو داری

جواب

تنت بشکاف چوبالون خرم کن
سر و ریشت به ... شوهرم کن^۱
سرت و ردار بقر بون سگم کن
اگر مهر عمر بر دل تو داری

۱- محله ۲- خیاط هستند ۳- کسد ۴- برک ۵- آرزو
۶- گریه کند ۷- بگوید ۸- سرو ۹- این سؤال و جواب مربوط به
آخرا دستان حسین است که در این کتاب درج شده است .

شنیدم که دوچرخه رو^۱ گرفته
زمان جونی پا شو چاهی علم کن^۲

دو چشم دلبر من خو گرفته
حالا دلبر میا لافو^۳ روین^۴ کن

نصیب تو شده خان علی قندی
مجلتی^۵ او مدوز مان شو و رکرد
زمان از خانمای شیر از بترا کرد

سلام من بیرون بر مادر پیر
حالم کن که شبها داده ای شیر

دوبای ناز کش بای چاله باشد
بغل خوس^۶ من بیچاره باشد

همه چرقد^۷ سفید قوم کلوتر

نگو زمان بگو بره بندی
چراغ برق ازین کوچه گذر کرد
سلام من به کاکاش^۸ بر مسوین

بیا باد صبا صبح دلگیر
بگو فرزند سلامت میر سونه

دلی میخوام که چارده ساله باشد
دوبای ناز کش محمل بگیرم

از او بالا میا یك گله دختر

بیاد دختر ترا میخوام چه میگی
که فردا کوش و انگشت رمیارم

۱- زواج ۲- درست کن ۳- آماده کن ۴- بیان ۵- مأمور آمار و شناسانه ۶- برادر
لعاف است ۷- بیان ۸- چارقد

-۶۳-

میون لاله‌ها سیبی گذاشت
که اسم یار فایز روش نوشت
از اینجا تابه سرحد لاله گشتم
از این را میرودی سیبی بچینی

چوتخم دست زارع کشته میشد
همونجا قبر یارم بسته میشد
اگر دستم بدست هشته^۱ میشد
بروی سینه صحرای فایز

زن و مردش چقدشیرین زبونه
برو بالش به نخر^۲ ذغروند
نگو میمن^۳ بگو ما زند رو نه
اگر مرغ پا بگیره در به میمن

جوانی کشته‌ای فکر کفن کن
بدهاب بر لبم جانم به تن کن
از ابن را میرودی رویت بمن کن
تو فایز کشته‌ای با تیر مژگون

وجودت بی بلا باشد گل من
عردبیت عزا باشد گل من
سرودست طلا باشد گل من
اگر خو این که تو باماند این^۴

از اینجا تابه جهرم خیلی رایه^۵
زمینش نقره و ریگش طلا به^۶
بزیر ماشین دلبر بریزین^۷

۱- گذاشته ۲- میمند نام محلی است ۳- لرخ
۴- اگر بتوانند ترا بمن ندهند ۵- زاه است ۶- سرند کردن
والک کردن .

نگار من نشسته توی خونه
اگر یک نال^۱ موی او بریزه

طلابودم به موئند^۲ مسم کرد
ندارم که قبای کهنه خوار مجلسم کرد

ول شیراذیم خوایده نالی
بیاقسمت کنیم بیشیش^۴ بمن بو^۵

ولم از برج بالا سر در آورد
دمادم^۳ بود که باقرول بهیند دریچه بی بغا سر برهم آورد

۱ - چتر - مقصود زلف است ۲ - نال - تارمو - ۳ - مثل
۴ - بیشیش ۰ - باشد .

گورانی

کاشکا من بووایم گوزه‌ی بانشانت

تک تک بتکیام له ناومه مانت

ای کاش من گوزه‌ی روی شانه‌ات بودم تاقطره قطره، بهمیان پستانت

میر بختم،

له بروت چونون کمان گور کوشی بارام

یاهالل مانگ یه دک شده‌ی تمام

ابروانت چون کمان بهرام گور کش (بهرام گور) است و یاهالل
یکشنبه‌ماه.

هدی داد هدی بیداد که س دیبارنی یه

که س لده ردی که س خه بردارنی یه

افسوس که، کسی پیمانیست و هیچکس از درد دیگری خبر
ندارد.

له ترسم بعزم نه گدم به مرادم

یاریم به حاکم نه پرسی دادم

میترسم بمیرم و بدمرادم نرسم یارم حاکم بشود و حاجتم را
نپرسد.

کوچه‌ی فهیزناوا تندیک و تاریکه

یاریکم هدیه که‌هدر باریکه
کوچه‌ی فیض آباد تنگ است و تاریک و یاری که من دارم کمرش
باریک است.

ئه گهر مهیله که‌ت فراموش بئی

سفیدی که‌فدن بالا پوشم بئی
اگر تو مردا فراموش کنی جامه‌منهم بجز کفنی نخواهد بود
بنوونس له‌بان سه‌نگی مه‌زارم

شه‌هیدی عشق‌م مه‌دهن ئازارم

زوی سنک قبر من بنویسید ، شهید عشق‌هستم آزاران ندهند .

هه‌داده‌هی بیداد ئالووده‌ی ده‌رم

خرابه نشین بی‌بان گه‌ردم

افسوس که‌آلوده بدرد هستم خرابه نشین و بی‌بان گردم

یاخودا هه‌رشمویی له‌رور بیزازم

نوابه‌ذکاران پهی بوهنه‌کارم

ای خدا ؟ همیشه‌شب باشد ، از روز بیزازم تانبادا بداندیشان شک
به کارم ببرند .

به قوربانتم له‌جی‌ی گشت که‌سم

بونی عه‌تره کفت ، هه‌ردی له دسم

قربان تو بروم بجای تمام قوم و خویشانم ، بوی عطرت هنوز
بسیم مانده است .

ههتا مهيلت بـو به مهيلت قـسم

ئيستاش بـى مـهـيلـى كـافـرـبـه جـمـسـم

تا مـيلـ دـاشـتـى بـه دـوـسـتـى توـقـسـمـ يـخـورـدـمـ وـاـكـنـونـ كـهـبـى مـيلـ هـسـتـى

روـزـگـارـى مـانـدـكـافـرـانـ دـارـمـ

هـبـرـمـانـگـىـ نـهـ وـ بـوـ حـالـمـ پـهـ شـيـوهـنـ

چـونـ هـلـالـ شـيـوهـىـ ئـهـ بـرـوـىـ تـؤـشـيـوهـنـ

حالـ منـ، باـنوـشـدـنـ ماـهـ پـرـيـشـانـ مـيـشـودـ، زـيـرـاـ هـلـالـ شـيـيهـ اـبـروـيـ

تـسـتـ (ـ شـيـوهـ اـبـروـيـ تـراـ دـارـدـ).

هـهـتاـ مـهـيلـتـ بـىـ بـهـ مـهـيلـمـ كـرـدىـ

ئـيـستـاشـ بـىـ مـهـيلـىـ وـائـهـ زـانـمـهـ هـرـدىـ

تاـ مـيلـ دـاشـتـىـ بـهـ مـيـلـمـ كـرـدىـ، حـالـاـكـهـ بـىـ مـيلـ هـسـتـىـ مـنـهـمـ تـراـ

مـرـدـهـ فـرـضـ مـيـكـنـمـ.

مـهـمـهـ كـهـتـ هـهـنـسـارـ تـازـهـ كـهـرـدـهـ بـنـ

مـهـيـبـهـ بـوـشارـهـيـلـ بـيـقـرـوـشـهـ بـهـ مـنـ

پـسـتـانتـ چـونـ انـارـىـ اـسـتـ كـهـ تـازـهـ جـوـانـهـ كـرـدـهـ باـشـدـ آـنـهـارـاـبـهـشـرـ
نـبـرـ؛ بـفـرـوـشـ بـمـنـ.

باـزانـ باـزـقـهـتـارـ قـولـنـگـانـ هـهـواـيـىـ

حـيـفـ بـالـاـكـهـتـ شـهـ وـبـهـ تـهـنـيـاـيـىـ

باـزاـهـاـقـطـارـهـسـتـنـدـ وـ كـلـنـگـانـ درـآـسـمـانـ، حـيـفـاـنـدـامـتـسـتـ كـهـ بـهـشـبـهاـ
تـنـهـ باـشـىـ.

کفنه کهم بیووژن وه نوو کی مدهس
شهرتهن مهیله که هرندهم لمههس
تا وقتی که کفنم را با قیچی ببرند مطمئن باش باز هم ترا دادوست
خواهم داشت .

له دووری بالات سووتاوه جهر گم
با هر بنالم هه تارزوی مه ر گم
از دوری اندامت جگرم می سوزد بگذارید تا دم مرکناله کنم .

شهرته تا ئە مرم هەربه اخلاص بیم
مهیلت گوم نه کهم هەر تو شناس بیم
قول میدهم تما بیمیرم با تو یگرنک باش . فراموش نکنم و
فقط ترا بشناسم .

نه مالم ئه وئی نه گەنچی دنیا
بالای قوم ئه وئی به تاق و ته نیا
نه ۋىرۇت مىخواهم و نه گنج تمام دنیا را ، اندام ترا مىخواهم و بىس
ممکه که هەنار کېلى قەبرم بىي
زىلفه کهت پەر زىين شەولە دە ورم بىي
پستان ھەمچون انارت (کیل ۱) قبرم باشد و گیسویت مثل پىرچىن
شەبا دورم باشد .

۱- اهل تسنن در در طرف مزار خود دوستك بطور عمودي نصب
میکند و آنها را کیل می نامند .

دله کم به قوربان دله کهی تدرت بی

ئه و کوچه کردت کوچی شهرت بی

دلم قربان دل شادت، اون کوچی که کرده ای برایت خوب نباشد.

خوتوخوت فرمودت من شهدیمه ده

خومن نه خوتم تا صبح سهحدر

مگر خودت نفرمودی که شب بیرون خواهم آمد، ومن تا صبح

بیدارماندم

دله کم به قوربان دله کهی ته نگت بی

چهندم بی خوشگوویم له ده نگت بی

دلم بقربان دل ته نگت باشد، چقدر دوست دارم گوشم صدای ترا بشنو.

زه نگ زه ردی داران خه تای پاییزه

زه نگ زه ردی یه کهی من دوری ئازیزه

زدی درختان، از دست پائیز است اما زردی رنگ من از دوری
دوستم است.

هه رکیوی بدرزه بیا بیکهین به مال

تیدا دا نیشین بی خم و خه یال

هر کوه که از همه بلندتر است آنجا منزل بگیریم و همانجا بی غم و
غصه بشینیم وزندگی کنیم.

مانگه شو خوش حیله ئەسپیشی

دوسی جو وانت بی کچی کو و بخای دی

شب ماهتابی خوب است کمدر آن صدای شیهه اسب باشد دوست
جوانت دختر کدادخادای ده باشد.

مانگه شوخوش مانک له سدرمالان
ماج کردن خوش دم له سدرخالان
شب ماهتابی خوب است که مادری منازل باشد، بوسهای خوب
است که دهانت را روی خال بگذاری
مالمان مال هاوسي چیخمان جیابي

حیف بالا کمت شه و به نیایی
خانه ما در همسایگی هم است و یک حصیر بین ما فاصله دارد حیف
اندام تو نیست که شب تنها هستی.

هدر پنهنج قامکه کدم نه صمی بزماربین
له پای سه ری دار هدی دار همی داربین
بگذار هر پنج انگشت مرا به میخ بکوبند. بگذار مرا پای دار ببرند
و مرتب دستور کشتم را بدهند، اما با این شرط که چشم بروی یارشد.
هدر که سی ئه کام-هنعی من و تو

له عالی بمرئی روزی هشت و نو
هر کسی که مانع من و تو میشود، از منزلشان روی ۸ یا ۹ تقریباً میرد.
له بیرت نایی روزه که هی سه رجو خانه من و تو

آیا بیاد می آوری، آنروز سر جوی را، که من آمو ناله می کردم و

تو قسم

سهر زینگات ئە گرم ئە حوال ئە پرسىم
لە بى مە دىلى يە كەت كەمئى ئە ترسىم
دەلم مېخواهد سر راه ترابىگىرم واحوال را پرسىم اما زىبى مىلى
وناز تو كەمى مېتىرسىم .

يارىكەم ئە هوئى گىيانىي گىيانىي بىئى
دە تامىن ئە چەم ئە مولە كانىي بىئى
دە بىرى مېخواهم كە جانى باشد، تامىن بە چشمە مىرسىم او، آنجار سىيدى
باشد .

يارىكەم ئە هوئى لە كەس نە ترسىم
سەر زينگا بىگرى ئە حوال بېرسىم
دا بىرى مېخواهم كە از كىسى تىرسىد، سر راه ترابىگىرم واحوال را
بېرسىد .
تۈرخۇدا، جىدغەتىقى ! بىدە بۇ وارم

دە چەم بۇ كۈويستان بۇ خزمەت يارم
تىرا بىخدا اي سىمنە رو دىمن راھ بىدە، تايرۇم كوهستان بىراىدىدىن
دە بىنم .
بالا كەت بىدرزە وەك بەيداخى زۇم
عالەم دەزانىن : من موبىلائى تۆم

اندام بلندی مثل پرچم رومداری ، بگذار بدانند که من عاشق تو
هستم .

هزار یارم بئ هر تو یارمی
هرئو یاره کهی ئهول جارمی
اگر هزار یار داشته باشم باز ترا دوست دارم همین توهستی که اولین
عشق منی .

ئوئیواره کهی مانگای ده دوشی
پیم ووت بوماچی زووی خوی دا پوشی
یادت هست ، آن بعد از ظهری که گاو میدوشیدی بتو گفتتم بوسه ای
بله ، روی خودت را پوشیدی .
کاشکای من بوا یام کراسه کهی بدرت
بەزۆز بالاپوش شدو نه زوو سمرت
ایکاش من پیراهن تن تو بودم ، تاروزها بالاپوش و شب زیر سرت
بودم .

زینگا کهی کانسی داچنم به گول
ئاوی لئی دهنم به گییان و بدلن
بەشکەم یاره کەم لئی بگرئی مەنzel
راه چشمەرا با گل فرش کنم و باجان و دل آب پاشی کنم ، شاید
بارم آنجا منزل بگیرد .

ئەرئى ھۆ بالا بىرزاپاتەلارنىشىن !

لېرىھ ماچت كەم يالە مەزدۇشىن ؟

اي بالا بلند طالارنىشىن، ترا اينجا بىبىسىم ييا وقتى گوسفندىميدوشى ؟

ھەدىدەھىيىتىدا دىيت چىيم بەسەرھات:

لە گول ئە گەزام مەيمۇن وەزىيەت

اي افسوس، دىدى چە بىرم آمد، من دىنال گل مى كىشتىم ولى
مېمۇن نصىبىم شد !

شەرت بىي: لە دوواى تو تەركى نەزەر كەم

تەركى نەزەر زىيەت بە شەر كەم

قىسىم ياخورم كە بە داز تو از هەمە چەشم بىپوشم. چەشم پا- وشى از تمام
مردم دىنيا كەنم

ما ئامان مالّا هوسيئ دەنگىم نايگاتى

بۇ خۇي پىي خۇشە دايىكى نامدا تى

خانە مادرەم سايىكى ھەم است و صادىم بىگوشىش نەيىرسد، او خودش
راضى است مادرش اورايىمن نەيدەد

بەدر گاتاسىيىم ياسا يېتىمە ما ئى ؟

ماچ كەم سەر گۇنات تەزىزە كەم خالت

از درمنزل بىگىزىم بە منزلت بىايم، كەاگر گوندھايت را بىسەم
دەخال صورتىت يارا، تەرنىكتىم .

لايە لايە كەت بە ياسىنەم بىي

با سكە كەي نەرمەت بە سەرىيەم بىي

لای لای تو، سوره یاسین من است ایکاش بازوی نرمت بالش
من بود.

کاغه زده نووسم له خووینی دلم
ده یدهم به شمال بیبا بو گولم
کاغذ، از خون دل مینویسم و به ادشمال میدهم تابرايت
بیاورد،

نایدهم به شمال؛ کوتا مه نزله
هر بو خومده بیهم بوی داخم لدم
به شمال نخواهم داد او آهسته میرود من خودم آنرا میبرم که داغ
بدل دارم.

شهرته تا ده مردم هر به تامات بیم
مدیلت گوم نه که مهه گیان فدات بیم
قسم میخورم که تا وقت مردن ترا میخواهم عشق را فراموش
نکنم و جانم را فدایت سازم.

خوم به قوربان خوت و جوانی یه که ت
گوفتو گوی شیرین مهر بانی یه که ت
خودم قربان تو و قشنگی تو، شیرین زبانی و مهر بانی تو
چاوانی جو وانت بیون به جهالاب
پی بیان بفهارمو و ندهن عده ایم
چشم های قشنگت جلا دمن شده اند بآنها بگو تا مر آزار ندهند.

دهمه کشت بینه بیینی ناوده هم
به شکهم ساکن بی دله که هی پر غم
دهانت را بیاروب گذار روی دهانم ، شاید این دل رنج دیده ام
آرام بشود .

دردم لهوئندی دردی فهرهاده
منیش و مک فهرهاد ز منجم به باده
درد هنهم شبیه و مخلوط بدرد فرهاد است منهـم مثل فرهاد ز حتم
بیهوده است .

نهشه و خوشی مه شم گزانمه
ته پلی شادی مه یار میوانمه
امشب ، شب شادی است ، چرا غان کرده ام ، طبل شادی میکوبم ،
آخر یارم به خانه ام می آید
له دووری بی بالات بیووم به پهروازه

غـم بارت کردم زور بیع ئهندازه
به قات بیع ناکم؛ ژن بیع مه جازه
از وری قامت آواره شده ام تو، بیش از اندازه مرا رنج دادی و
ترا باور نمیکنم زیر ازن اعتبار ندارد.
مالی باری کرد که س نهی گیزاوه

بو خـم دانیشتم دل خوشیم داوـه
از اینجا، خانه اش کوچ کرد، و هیچ کس مانع او نشد، من خودم
تنها نشستم ووی را دلداری دادم .

وەند وشم چنى ، پەنجم دالەگۈل
 شەوگارم شەق كرد ، نەگەيىم بەدىڭ
 چكاراھا كە برايت كردم، بىنۋەچىدم، دست بە گل زدم، شېھايىرم
 باميدتو گىزداند اما بازهم بە آرزويم نرسىدم
 قىرآننى يىنە پەزىز كەم
 من هەتىوچەنیم تۆدهس خەزە كەم
 قرآن را بىاورتابۇرقۇرقۇق، آن قىسىم بخورم، آخر من يېم بچەنیستم
 كەترا گول بىز نىم
ئەم گەردن بەندەى والەملى تۆدا
 پەخشى كەوهبان زەرده ليمۇدا
 آن گىردىن بىندا كەدر گىردىن استرىو ليمۇھاى زىرىت پەخش كند.
 مانگە شەو خۆشە گا بەبارە وە
 سەرخەوبشىكىنەم بەلاي يارە وە
 مەھتاب خوش است گاوم بىاراست نزد يارچىرى بىز نىم
 يارىيكم دەۋى يارى كەس نەبىئى
 ليمۇي ھەل بىرراوزەدەي دەس نەبىئى
 آرزوى دلبرى را دارم كەبا كىسى دوست نشىدە باشد و پىستانھاى
 انتخابىش دست زده نباشد
 كۈپىستانان خال خال بەفرى ناچىتەو
 يارم تۈرلۈ ئاشتى نا يىتە و
 برف كۆھستانها خال خال، آب نمىشۇد، يارمن ھەبامن قەر كردد
 و آشتى نمىكىند.

بەقوربانت بەم لە علی سپی پوش
ترازوو بەدەس جدواھر فروش !
قربانت شوم اى لعل سپید پوش ترازوو بەست جواھر فروش .
مە کەمکەت سیوه سیوه پەیوه نىدە
بۆخۆم مشتەرىيەم قىيمەتىيان چەندە ؟
پستانھايىت مەل سىب است، سىبى پىوندى من خودم مشتەرى آنھاھستم
چىدر قىمت دارد .
كراسە كەت زەشە مەيدە لە دیوار
دلھەرييە كىنە كەيدە بەھەزار
پيراهن سياھىت را بە دیوار مەمال و دلت رايىكى كىن و بەھەزار تىفرىمەدە .
دەس لە بانى دەس هەر خزمەت كارم
بە جوواب دانىشت هەر منەت بارم
دەست بىرى دەست من خەدمەت كار توھىستم ، واگرەم مراجوب كنى
باز منت رادارم .

دەسمە داۋىنت دە گرم كەمدەرت
ھەرچەن بە گز ادەم دە بىمە نۇ كەرت
دەست بىداھىت ، كەمرت رامىگىرم ، گرچە بىگىز ادەھىستم اما
نو كەرت مىشۇم .

لە دۈور دىيارە شوغلىي چرا كەت
خۆم بىم بەقوربان تەنيا بىرا گەن

شعله چرات از دور پیدا است من خودم قربان تنها برادرت
هه تامهيلت بـوـو بهـمهـيلـت زـيـيـام

ئـيـيـستـانـيـ مـهـيلـيـ بـوـخـومـ دـلـ نـيـيـام
تاـوقـتـيـ كـهـ دـوـسـتـمـ دـاشـتـيـ بهـمـيلـ تـوزـنـدـ گـيـ كـرـدـ وـحـالـاـ كـهـ دـوـسـتـمـ
نـدارـيـ خـاطـرـمـ جـمـعـ استـ .

ئـهـ گـدرـ بـهـيـيـتوـ سـهـرـلـهـ سـهـرـينـ كـهـ

لـهـ نـيمـهـ شـهـوـدـاـ دـهـ بـهـنـالـيـنـ كـهـ
اـكـرـبـدـونـ توـ ،ـ سـرـمـراـ بـهـبـالـشـ بـگـذـارـمـ الـهـيـ نـيمـهـشـبـصـدـايـمـ بـهـنـالـهـ
بلـندـشـوـدـ .

ئـهـ گـدرـ بـهـيـيـتوـ شـادـيـيـمـ بـهـدـلـ بـيـ
يـاخـوـاـجـوـانـيـ يـهـ كـهـ ئـاوـيـتـهـيـ گـلـ بـيـ
اـكـرـ بـدـونـ توـشـادـيـ بـدـلـ مـنـ رـاهـاـشـتـهـ باـشـ ،ـ خـداـكـنـدـ كـهـ جـوـانـيـمـ
قـاطـيـ باـخـاـكـ بـشـوـدـ .

گـدرـدـهـنـ بـهـنـدـهـ كـهـ تـزـهـنـگـيـانـهـيـزـهـ شـهـ
هـمـپـيرـهـمـ جـوـوـانـ دـلـيـانـ بـيـ خـوـوـهـ شـهـ
گـرـدـنـ بـنـدـ تـواـزـ دـانـهـهـاـيـ رـيـزـسـيـاهـيـ استـ ،ـ هـمـهـ اـزـ پـيـروـجـوـانـ بـتـوـ
دـلـخـوشـهـسـتـنـدـ .

هـدـيـ سـوـوارـهـيـ رـيـبـوارـ!ـ زـنـ بـهـ رـامـبـهـرـهـ
دـؤـعـاـمـ لـيـمـهـ كـهـ مـانـگـىـ صـفـرـهـ
اـيـ سـوـارـ رـاهـگـذرـ ،ـ رـاهـماـ بـرـاـبـرـاستـ مـراـ نـقـرـينـ نـكـنـيـ كـهـ مـاهـ
صـفـرـاستـ .

کم

بهدارزی ببالات به مهستی چاوت
به گیانت قسم نهم بردووه ناو
قسم به بلندی قامت و مسی چشمت، و قسم به جانت که نامت را
نبرده ام.

و هر ماله کم، دم قوت و مه رجان!
له عننت لدو که سه تؤی له من زه نجان
بمنزلم بیا ایده افت مثل قوطی مر جان خدا لعننت کند کسی را که ترا
از من رنجانید.

و هر ما کم زه ز به شانت کم
خوم و صاحب زه ز به قور بانت کم
بمنزلم بیا تاطلا به شانه ای بریزم (طلات باشت کنم) و خود و صاحب
طلارا به قربانت.

له خوام تله به به گولی ژاله بی
داییم لمعوری چووارده ساله بی
از خدا میخواهم که همچون گل خرزه ره . باشی و همیشه در
عمر چهارده سالگی.

یاجو و این به خهیر یا دل نیام که
کم دهسته داوین شیخ و مهلام که
یاجواب درستی بده و یاخیالم را راحت کن ، کم دست بدامن شیخ
و ملایم کن.

خوم و ام به خوم کردسته نک بارانم کدن
ویل و سه گردان کوسارانم کدن

خودم بخودم گردم سنگ بارانم کنید، آواره و سرگردان در
کوهستانم کنید.

من و بایه قوش هردووهاو ده دین

خه رابه نشین بیابان گردین

من و جعد، هر دویکدرداریم، و هر دو خرابه نشین و بیابان گردیم.

چاوجووان! خوّم قوربان خالی قولت بهم

لـهـزـوـزـیـ مـهـحـشـدـرـ دـهـدـینـ لـهـ کـوـلـتـ بـمـ

ای زیبا چشم، قربان خال بازوانت خودم، در روز قیامت مسئول
کناهت گردم.

بالاکدت بدرزه به قـهـدـچـنـارـیـ

کـیـ تـوـیـ لـیـمـ رـهـنـجـانـ بـهـرـدـیـ لـیـ بـارـیـ

قـامـتـ بـلـنـدـاـسـتـ بـهـاـنـدـاـزـهـ چـنـارـیـ چـهـ کـسـیـ تـراـ اـزـمـنـ رـنـجـانـدـسـنـگـ

برـوـیـشـ بـیـارـدـ.

هـهـرـوـهـبـینـهـ بـاـدـاـمـ :ـ يـهـكـ مـهـ غـزـوـدـوـپـوـسـتـ

عـالـهـمـ بـزـانـیـ :ـ مـنـ تـوـمـ گـرـتـ بـهـدـوـسـتـ

درـسـتـ مـاـنـتـبـادـاـمـ یـلـکـمـغـزـوـدـوـ پـوـسـتـهـسـتـیـمـ عـالـمـ بـدـانـدـ :ـ مـنـ تـرـاـهـ

دوـسـتـیـ گـرـفـتـمـ.ـ قـهـسـمـ بـهـوـمـانـگـهـیـ خـهـرـمـانـهـیـ دـاوـهـ

هـیـشـتاـ مـهـیـلـیـ تـوـمـ بـهـ کـهـسـ نـهـداـوـهـ

بـآـنـمـاـهـسـوـ گـنـدـ کـهـهـالـهـاـطـرـافـشـ رـاـ گـرـفـتـهـ،ـهـنـوـزـمـیـلـ تـرـاـبـکـسـیـ نـدـادـهـاـمـ

ماـنـگـهـ شـهـوـخـوـشـهـ مـانـگـیـ هـاوـیـنـهـ

ماـجـ کـرـدـنـ خـوـشـهـ ماـچـیـ «ـئـامـینـهـ»

مـهـتـاـبـ باـصـفـاـ استـاـکـنـونـ کـهـ تـاـبـسـتـانـ استـ،ـ بـوـسـهـخـوـشـ استـ اـمـاـ

بـوـسـةـ آـيـنـهـ

چیستان

یك گیاهی بر لب دریاست آنرا خر خورد
پادشاه از رفتن آن خرج هفت کشور کند
میرود راه سفید و میخورد خون سیاه
کو برفتن باز ماند ضربتی بر سر خورد
قلم

آن چیست که پا و سر ندارد
گرد است و دراز و در ندارد
اندر شکمش ستار گانند جز اسم دو جانور ندارد
خر بزه

قالی لب باfte گل بگل انداخته
قدرت پروردگار خوب گل انداخته
آسمان و ستاره

عجایب صنعتی دیدم در این دشت
گه نر خواهد بود و ماده میگشت
آسیا

☆☆
عجایب صنعتی دیدم که شش پا و دو سردارد
عجائب تر از آن دیدم که دم روی کمر دارد
ترازو مثقال

.
عجایب صنعتی دیدم درین دشت
که بیجان از بی جاندار میگشت
تفنگ و خیش گاو آهن

.
کدام است گنبدی که در ندارد
کلید آهینه قفلش گشاید
هزاران بچه دارد در شکم بیش
زهر بچه دو صد هادر بزاید
هندوانه

.
چیست آن گرد گنبد بی پوست
پوست در پوست گرد یگدیگر
هر که بگشاید این معما را
رخش از آب دیده گردد تر
بیاز

.
این چه چیز است حقه بی در
که در دست زنگیان مجروح
وندر آن حقه حقه های دگر
گاه در خوان خسروان مهتر
بیاز

ذیدم ضمی به بستری بی شوهر
افکنده به بستر سحر ضد دختر

مو مرد در آن دم که نشاندنیش پای
شد زنده در آن دم که بریدنیش سر

شمع

لعيتی چیست نفر و خاک مزاج که به آبی است در جهان خور سند
دست بر سر نهاده پنداری بر سر خویش می خورد سوگند
کوزه

نهنگی هست بس رعناء و دلکش شکم بر آب و دنبالش بر آتش
یک ساعت خورد صد نازنین را یک ساعت دهد صد نازنین پس
حمام

چیست این جانور دو سردارد از دو سوراخ سر بدر آرد
هر که بگشاید این معما را دانم از عاشقی خبر دارد
بند شلوار

یک معما با تو دارم ای حکیم باتمیز
هیچ پرشد، بر تهی یعنی چه چیز

های

-۶۶-

مادر بزاید دختری بی دست و پا
دختر بزاید مادری با پا و دست
هندوانه

عجائب صنعتی دیدم در این دشت
که آتش در میان آب میگشت
سماور

عجائب صنعتی دیدم در این دشت
بعجان چهار و به تن پنج و پیا هشت
تابوت مرده و چهار نفر زیر آن

چیست آن لعبت پسندیده
جامه سبز و سرخ پوشیده
در میان دو حقه چوبی
بادو صدعز و ناز خوابیده
پسته

چیست آن بادشاه هفت اقلیم
با هزاران سوار میگردید
ناگهان یک سوار زرد نقاب
آمد و فوج شاه در پیشید
ماه و ستاره و آفتاب

یک معما از تو پرسم ای حکیم پرهنر
کاند راین صحرابدیدم یک عجائب جانور
مور چشم و ماردم کر کس پر و عرب شکم
پای او مانند ازه شیر سینه اسب سر
ملخ

-۴۵-

پری رویان به بستان تازه دیدم عجائب صنعتی نا دیده دیدم
بیک محمل دو خدردانه دیدم چودس کرد گل از باغش بچینم
انار

ازدهائی که خار پشت بود حرفايش بسی درشت بود
دهنش در میان پشت بود هیخود روزی همه مردم
آسیا

چیست نه شلوار و نه پیراهنش هرچه خواهی می نهی در دامنش
راست گویده رچه گویدی زبان اژدهائی عقربی در دامنش
قیان

دالان دراز و تنگ و تاریک آقا خوابیده دراز و باریک
شمشیر و غلاف شمشیر

دالان دراز ملا باقر قلقل میکنه تاطبل آخر
قلیان

چیست کاندر دهان بی دندانش هر چه افتاد ریز ریز کند
چون زنی در دو چشم او انگشت در زمان هر دو گوش تیز کند
قیچی

❖❖

دارم سئوال خواحه بفرما جواب چیست
در یک گلاب پاش دو رنگ گلاب چیست
سرمای زمهریر که یخ بست او نبست
آتش براو رسیدن و بستن جواب چیست
تخم مرغ

❖❖

قلعه ای دیدم پر از آب سیا
در میانش اژدهائی پر صدا
دم در آب و فرقش از قلعه برون
برس او هاوی پراز کیا
قلیان

❖❖

درختی را که ایزد آفریده
ده و دو شاخه بر او برگزیده
که بر هر شاخه ای سی بر گرداد
به رگی دو میوه آفریده
سال و ماه و شب و روز

❖❖

عجبائب صنعتی دیدم که شش پا و دو سم دارد
عجبائب تر از آن دیدم که روی گرده دم دارد
تر از و مقال

❖❖

این ورکوه ازه اون ورکوه اره وسط کوه گوشت بره
دهان

❖❖

این چیه بیچ بیچیه استخوناش کبریتیه میدونم کجاست نمیدونم چیه
بچه قبل از تولد

❖❖❖

زدم زدم زیر زمین معتبرم کلاه سبزی بسرم
هويچ

❖❖❖

قد دراز و باریک کوچه تنگ و تاریک
تنگ

❖❖❖

چهار تابرادرن هرچی میدون بهم نمیرسن
چرخ چاه

❖❖❖

سه تا برادرن هرچی میدون بهم نمیرسن
چرخ خرمن کوبی

❖❖❖

چیه که از آسمان میافته و نمیشکنه و توی آب میشکنه
کاغذ

❖❖❖

صدash نعره شیر خودش دسته بیل
تنگ

دستمال آبی پراز گلابی
آسمان و ستاره

❖❖❖

-۴۸-

نه دست داره نه پا داره از همه جا خبر داره

باد

❖❖

دیگر چوبی دیگر چوبی نعمت بخته تو دیگر چوبی
کردار

❖❖

از خیار کوچکتره از شتر بلند تر
قرقره

❖❖

یکی آمده از همدون نه تر کی دون نه فارسی دون خود راک او بی استخوان
بجه نوزاد

❖❖

چاه چل ذرعی طناب نیم ذرعی طناب یک لابه چاه نمیرسه دولامیر سه
دست و دهان

❖❖

اینور کوه سفید پلو اون در کوه سفید پلو میون کوه زرد پلو
تضم مرغ

❖❖

این چیه روز کلفت است و شب خانم
جارو

❖❖

- ۴۹ -

مهته لو که

سدری بدرده وبدردنی یه، بنی بدرده وبدردنی یه، هنیکه بکه بزه و
هرنی یه، که ما خوره و که رنی یه.
سرش سنک است و سنک نیست، تهش سنک است و سنک نیست تخم
میگذارد اما مرغ نیست، علف خورا ت و خرب نیست
لاک پشت

۵۰۰

کهری شین، کدر بهندی شین، ئهی بهسته وه، له میزگی شین.
خر سبز، افسار سبر می بندش در چمن سبز
هندوانه

۵۵۰

دهور زهردی ناوته نوور، پار و ورده شی پشکه ل سوور.
دورش زرد است و وسطش مثل تنور، لقمه اش سیاه و بشکلش قرمز
سماور

۶۰۰

کلاوی ههمزه پاله وان، ندیکه هدیه، نهدرو و مان.
کلاه حمزه پهلوان، دوخت و دوزن دارد

تخم مرغ

- لا فه -

داریکم هه یه پینچ لهقی داوه: سئی له بدرسیبده، دووی له بدرتاوه.
درختی دارم که ۵ شاخه داردسته تای آن ذیر سایه و دوتایش جلوی
نماز آفتاب است

ما مینیکم هه یه، له د شته؛ صه دوسی تیری، له پشته.
عموئی دارم که در صحراء است و صد وسی تیر به پشت دارد
خارپشت

ئم بدر، پهارزین؛ ئه وبهر، پهارزین؛ پیدایه، دوو کوتربی نه خشین.
این طرف پر چین، آن طرف پر چین و سط آنها دو کبوتر پر نقش و نگار

چشم

ئهم لای، دیوار؛ ئمولای دیوار؛ تیدایه، سه گینکی هار.
این طرف دیوار، آن طرف دیوار در وسطش سگی هار است
زبان

صه دده گاو صه دپه ستويه؛ صه د بولک و صه د خه ستويه.
صدر گاه و صد صندوقخانه صد عروس و صد مادر شوهر.

انار

چوواری له عذر زه، دووانی له بالا؛ بزن همی بزن، باری تعالی.

چهارتا درزمین است و دوتا به بالا-بز است. باری تعالی

بز

۵۰۰

چوارئندگوس، پانه ناوی تهنگه.

(ناودر کردی دو معنی داردیکی به معنی نام و دیگری به معنی وسط)

ترجمه این معما چنین است چهارانگشت است، پهن است و (وسط) آن تنگ است.

ومقصود از این معما، تنگ الاغ است.

۵۰۰

چلدرگای هس^۱ چلدریجه^۲؛ چلخه خیجه^۳، چلمه نیجه^۴.

چهل درگاه است و چهل دریچه^۵، چهل خدیجه و چهل منیره^۶.

ازار

۵۰۰

وهتاقی گوشته، محراوی ئاوه^۷؛ هر که سبی زانی عدقی تدواده.

اطاق او گوشتی، و محرا بش آب است، هر کس بداند عقل کامل دارد

یونس پیغمبر

۵۰۰

داری تاشراوه و وستای ندیوه^۸؛ کراسی دووراوه و خهیاتی ندیوه^۹؛

ئاردى کوتراوه و ئاشى ندیوه^{۱۰}.

در^{۱۱} درخت تراشیده، استادندید، پیر اهن دوخته شده، خیاط ندیده^{۱۲}،

-۵۲-

و آرد آردشده که آسیاندید ،

سنجد

☆☆

نه خودایه و نه په یغمه‌هر ؛ مردووزیندووئه کا ، به نه زه ر .

نه خداست و نه پیغمبر ، اما مرد را بانگاه زندگانی می‌کند .

لاکپشت

☆☆

ئەملاي گل و ئەمولاي گل ؛ ناوه زاستى ، فىنكىي دل .

اين طرف خاك ، آز طرف ، خاك و در وسىز آن مايه خنك شدن

دل است .

ماست در كوزه

☆☆

عەجايىب سەنەتىكىمدى : مانگ ورۇزى ، لەنیودابو ؛ مانگ
ھەل ئەھات ، لە گومەزبلىور ، شۇوشەئەشكان ؟ ئە گەرمەردى ،
حالىيەت بىيىن ؛ مىرىشكىن كىش ، حالىيى دەبىيى .

عەجائب صنعتى دىيدم : كەماھ و خورشيد داخل آن بود ، مامە تايىد
پشت گىند بلور و شىشىرا مى شىكست ، اگر مردى بدان چىست ، زىرالىك

۱- لاکپشت اينقدر به تخم خود نگاه مى‌کندا جو جەھايش از آن

بىرون بىايىند .

۵۳-

مرغ هم اینرا میداند.

تخم مرغ

⊗⊗⊗

بدری همسانه؛ پشتی قرآن.

یک طرفش سوهان است و طرف دیگر شقر آن است.

قارچ

⊗⊗⊗

بدری پراسوو؛ پشتی همسانه.

یک طرفش دنده است و طرف دیگر ش سنگ چاقو تیز کن

سقف اطاق

⊗⊗⊗

ئەچىيەدەرە و ئاوسە؛ دىئە مالە و قىسىرە.

این چىست كە وقتى بىرون مىرد آبىتنى است درتى درمنزل است
نازا است.

کفش

⊗⊗⊗

نەنالە و نەبىز مارە؛ پىچ پىچى صەدھەزارە.

نەنعل است و نەمېخ ولى ھزار پىچ دارد.

سبد

⊗⊗⊗

ھەرئەزۆرى، لىت بەجى ئەمېنى.

وقتی بروی، از تو باقی میماند.

جای پا

❖❖❖

هدر ئەرۆی لە دوواتە

هر كجا بروي دن بالت خواهد آمد.

سایه

❖❖❖

چاوئاسك وده نك ده لىرە ؛ گەردن پىلنىڭ پەنجەشىرە.

چشم آهو، و آواز قوي، گەردن پىلنىڭ پەنجەشىر.

قور باعده

❖❖❖

چەفت و چەمىدە، مەرمۇن و خەمىدە ؛ تەن بى سقان: لاش بى دىدە.

چەفت و چەمىدە، نرم و خەمىدە، تەن بدون استخوان ولاشه بدون

كرم، زالو

چشم

❖❖❖

قەلائى گۈشتىن، پلىكان ئاسىنин.

قلعە گۈشتىن و پلە آھىنин.

اسپ

❖❖❖

ھەوا يىلە يە و ھەوا ئە كا؛ بەدەس و پا، سەمائە كا، خىزمەتى كۆزى

پادشاھ كا.

❖❖❖

بادبادک روی آسمان، بادست و پامیر قصه‌بر ای پسر پادشاه کار می‌کند
زنبور عسل

زمرد زه‌عفران، نام له ووشران، ناردم بُو کافران.
زرد مثل زعفران بار کردم روی شترها فرستادم برای کفار
توتون

...

هدناره و هدنارنی یه، له نیوبده حره و دیبارنی یه، شدرع ئه کاوملازی یه،
حکومدت ئه کاوغانانی یه.

آنراست و آنرا نیست و سط دریا است اما اشکار نیست، احکام
شرعی میدهد اما ملانیست حکومت میکندا اما آقا نیست

قلب

۲۰۴

زینه زینه زینه زینه

زینه زینه زینه زینه

۲۰۵

زینه زینه

لشی

۲۰۶

داستان حسینا در اکثر از روستاهای
ایران با آهنگهای مخصوصی خوانده
میشود که در کتب بعدی هر یک از آنها
خواهد آمد.

این داستان از جعفر آباد یکی از
قراء کرون اطراف اصفهان گرفته شده.

مردم آن سامان مردمانی، بسیار
رحمتکش، مقصدوزیر کو اهل شوخی
و متكل هستند.

حسینا

حسینا پرشور و سرخوش میخواند.

گلی چیدم که هر گز کس نچیده
گلستانی که ببلبل نپریده
که هر گز دست نام حرم ندیده
شیطان میگوید :

حسینا کم بکن تعریف این گل
که کوی بیستون^۱ افتاده غلغل
که من بسیار دیدم این نگارت
یکی از اون کنیزای ول^۲ بود
شیطان میرود منزل حسینا و برای زنش میخواند.

برات دارم برات شاه حسینا
برات یک صد و شصت بوسه دارم
یار حسینا جواب میدهد :

برات را بده اندر پس در
بعای بوسه زربستون و بگذر
شیطان میگوید :

۱- کوه بیستون ۲- یار

خدا دونه که من ترک یلو نه
شیطان از پشت در چنگ میزند ولب زن حسینا را زخم میکند
و میرود ..

وقتی حسینا به منزل بر میگردد از زنش میپرسد چرا لبت زخم است
داؤ جواب میدهد .

نودست برهم زدم ابر اگزیدم
بخواب دیدم حسینا سر بریدن
حسینا جواب میدهد :

لبا این بگفتار旦 قبول است
یه ساعت میخوره سیصد قسم را
که نعلت آباد و برقول زنون باد
حسینا قهر میکند و میرود وزنش میخواند .

حسینا یاز و بر گرد یاز بر گرد
تمال قوچ کوهی میکشم بر
تمال دروازه نو برج یکدر
حسینا میگوید .

توپنده ای که من بی یار موندم
تمال بره آهو می کشم بر
حسینا پیش برادر های زنش میرود و شکایت میکند . یکی از

برادرها برای اینکه بداند حسینا راست میگوید یا دروغ بخواهش
میگوید یکی از گاو هارا آرد بار کرده و بچادر بیاورد . و خودش سر راه
می نشیند که گاورا دم بدهد وقتی گاورا رم میدهد و بار آن میریزد میگوید:
سیا چشم و سیا ابروسیا حال
یا بوسه بده گاوت کنم بار

۳ - لعنت

خواهرش جواب میدهد:

الهی نیست گردد گادو این بار به شون^۱ هفت برازم^۲ نتگهای کار^۳
وقتی برادر، نجابت خواهد ستكیرش می‌شود می‌رود که حسینا
را مهمان کرده بکشد. حسینارا مهمان می‌کند و می‌گوید.
حسینا گله بر دوم است بنشین پنیر تر فراوون است بنشین
بنیر تر نباشد گوشت بره دوتا قوج سیاه سردار گله
برای شوم مهمون است بنشین

ناهذ حسینار نی می‌خواند که دیگران نفهمند ولی حسینا بداند
حسینا گله بر دوم است بگریز پنیر تر به ناکوم^۴ است بگریز
دوتا خنجر ززر آلوه کردن برای قتل مهمون است بگریز
حسینا فرار می‌کند:

حسینا رو برآکرد رو برآکرد
حسینا را بیردن کنج زندون
جسمینا در زندان می‌خواند:
مرا از عشق تو بردن بزندون
ولی بالا بلند مرواری دندون
ناهذ ش می‌گوید:
اگر زلفم برند گیسم گردگون
دوتا گوشواره دارم ملدیون^۵
طلارا شمش کنم پاشم به میدون
نمیدارم بمونی کنج زندون
وبالاخره حسینارا از زندان خلاص می‌کند.

برادرها نامزد حسینا را عقد دیگری می‌کنند. شیطان به حسینا

۱ شانه ۲ برادر ۳ ننگ است این کار ۴ دام ۵ ناکام ۶ ذهر ۷ دیوان
دولت ۸ آهسته غمگین.

میگوید این من بودم که این کارهارا کردم حالا از را میبرند اگر میخواهی
اورا ببینی به لوى آن شترها برو، حسیننا جلوی راه رفته و میگوید:
شتر هیره شکر ور بار داره شیرین تر از شکر سر بارداره
حسیننا را بدیدم لار میرفت گهی تن و گهی هموار میرفت

حسیننا به محلی که زن سابقش شوهر کرده میرود، بعد از مدتی
زن رالب جوی میبیند. که رخت میشوید. حسیننا میخواند:
ولم رامن بدیدم ور لب حوض سرانگشت نقره و صابون کفهشت
سلام کرد، جوابش را ندادم چرا که جامه نامرد میشست
وقتی که زن برای خشک کردن لباس به بالای بام میرود حسیننا میخواند.
تو که بالای بونی من به قربون تو که سلو^۱ رومنی من بقربون
سرم وردار قربون سرت کن اگر حب علی داری بدل تو
اگر را یکشب بجای شوهرت کن وزن جواب میدهد.
تو که نمد به کو ... خود بقربون
ترت وردار پالون خرم کن اگر هر عمر داری بدل تو

۱ سرو

بااعتذار لطفاً غلط‌های چاپی را نصحیح فرمائید

درست	غلط	سطر	ص
حال	و الحال	۱۸	۳۴
صورت بارا	صورت تبارا	۱۹	۳۴
کوهستانها	کوهستانهای	۲۱	۳۷
چراغت	چرانت	۱	۳۹
کسی را	کسی را	۲	۴۰
طلاء شاباشت	طلاء شاباشت	۱۱	۴۰
آمینه	آخر آینه	۴۱	

و در صفحه ۳۶ سطر آخر:

از اینجا . خانه ای کوچ کرد و هیچ کس مانع آنها نشد ، من خودم تنها
نشستم و آنها را دلداری دادم .

از این کتاب هزار جلد در چاپخانه آتشکده چاپ شد و کلیه آن
برایگان بروای دانشمندان فولکلور شناس تمام کشورهای دنیا فرستاده
شده است.